

# جغرافیای تاریخی قهستان (از طاهری تا سلجوقی)

محمد حسن بهنام فر<sup>۱</sup>

مصطفی ملایی<sup>۲</sup>

چکیده:

قهستان در جغرافیای تاریخی ایران هویتی مشخص در پیوند با خراسان بزرگ دارد، این منطقه در طی قرون سوم و چهارم هجری همزمان با به قدرت رسیدن حکومت‌های متقارن نظری طاهریان، صفاریان، سامانیان و غزنویان از اهمیت فراوانی برخوردار بود و بین این حکومتها یکی پس از دیگری دست به دست می‌شد. از ویژگی‌هایی که باعث جذابیت قهستان برای نهضت‌های ضد خلافت عباسی بود، وجود موقعیت‌های جغرافیایی خاص (بین سیستان و خراسان) و وجود گروه‌های اجتماعی (عياران، مطوعه و...) و گروه‌های مذهبی مختلف (مسلمانان، یهودیان، مسیحیان و...) در این منطقه بود. به لحاظ استراتژیکی این منطقه بسیار مهم بوده و خواستگاه عالمان و دانشوران بسیاری نیز بوده است. هدف از این تحقیق، بررسی جغرافیای تاریخی قهستان و وضعیت سیاسی، اجتماعی و مذهبی آن همزمان با حکومتهاي متقارن می‌باشد که با روش توصیفی - تحلیلی و بر اساس منابع کتابخانه‌ای مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: قهستان، طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، سیمجمهوریان

۱. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه تهران mohamadbehnamfar@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد تاریخ از دانشگاه تهران

قهستان منطقه‌ای است که در جغرافیای تاریخی ایران‌زمین پیوندی عظیم و ناگستنی با خراسان بزرگ دارد، اما امروزه ما اثری از نام تاریخی این منطقه نمی‌بینیم و آن را خراسان جنوی نامیده‌اند. حکومتهای نظیر طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنیان برای حکمرانی بر منطقه شرق کشور علی الخصوص قهستان که از لحاظ سوق الجیشی بسیار مهم بود همیشه با همدیگر در حال رقابت بودند.

قهستان در سیر تاریخی خود روایتگر چند واقعه مهم تاریخی است، از جمله آن‌ها می‌توان به ورود اسلام و بعد از آن حضور خوارج در قرون اول هجری، قیام اسماعیلیان نزاری در سده‌ی میانی و نیز سلطه گری‌های استعماری در تاریخ معاصر ایران اشاره کرد. در ابتدا وجه تسمیه، موقعیت جغرافیایی و پیشینه‌ی قهستان را بررسی نموده و سپس به بررسی تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، مذهبی این منطقه در قرون اول تا چهارم هجری پرداخته می‌شود. در مورد پیشینه تحقیق باید گفت که تا کنون تحقیق مستقلی در این زمینه صورت نگرفته است و هدف از انجام این کار زدودن گرد و غبار از تاریخ قهستان در این دوران است و شیوه تحقیق توصیفی - تحلیلی می‌باشد که با استفاده از کتب جغرافیایی، سفرنامه‌ها، تواریخ محلی و عمومی و... مطالب گردآوری شده و مورد تحلیل قرار گرفته است.

#### وجه تسمیه و موقعیت جغرافیایی قهستان:

۵

واژه‌ی قهستان به معنای کوهستان به کار رفته و این را باید در وضع طبیعی آن جستجو کرد. همانگونه که بیان شد کلمه قهستان به معنای کوهستان ناحیه‌ای است در شرق ایران که با آمدن اعراب ابتدا به قوهستان و سپس به قهستان تغییر نام پیدا کرد.(فرای، ۱۳۶۵: ۱۳) اما برخی دیگر از محققین ریشه این واژه را فارسی می‌دانند و معتقدند به صورت قو، کی، کهن هم بکار رفته که در مناطق کویری و گرم و خشک به آبی اطلاق

می شود که از حفر چاه و قنات به دست آمده باشد. از این رو در مناطق کویری مثل کرمان، یزد، اصفهان و جنوب خراسان آبادی هایی که فاقد رودخانه بوده و آب آن از چاه و قنات تأمین می شد مجموعه‌ی آن را قهستان می نامیدند. (جیهانی، ۱۳۶۸: ۲۲۶ و ۲۲۸)

در لغتنامه دهخدا آمده است: «قهستان ولایتی است در خراسان، این واژه معرب کهستان و مخفف کوهستان است و شامل قائن، گناباد، طبس‌العناب، کهستان، طبس‌التمر و طریثیت(ترشیز) است.» (دهخدا، ذیل کلمه قهستان)

نام قهستان در دوران اسلامی برای نخستین مرتبه در قرن سوم هـ ق توسط ابن رسته ای اصفهانی به میان آمده و ایشان قهستان را از حوزه‌های خراسان دانسته است. (ابن رسته، ۱۳۶۵: ۱۲) و پس از وی نیز ابن فقيه همدانی قهستان را به عنوان یکی از مضافات ایرانشهر(نیشابور) می‌آورد. (ابن فقيه، ۱۳۴۹: ۱۷۱) حدوداً یک قرن بعد اصطخری و مولف حدود العالم از قهستان به عنوان یکی از مضافات خراسان یاد می‌کنند. اصطخری اینگونه ذکر می‌کند شهری به این نام وجود نداشته و قصبه‌اش قاین و شهرهای آن نیابذ(گناباد) و طبیسن و کڑی و خور و طبس معروف به طبس مسینان است و قهستان را از خراسان و در کنار فارس ذکر می‌کند و از قاین به عنوان مرکز آن نام می‌برد. (اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۱۵ / حدودالعالم، ۱۳۶۲: ۹۱) این نکته را همچنین در نوشته های ابن حوقل سیاح عرب می‌توان دید وی نیز قهستان را جزئی از خراسان دانسته و قاین را به عنوان قصبه‌ی مرکز قهستان معرفی کرده و نیابذ و طبیسن که معروف به کری است و خور و طبس که معروف به طبس مسینان را به عنوان شهرهای آن می‌آورد. (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۸۷) اما یاقوت طول قهستان را از خوسف تا سپید رستاق «دشت بیاض» و عرض آن را از کرین تا زوزن می‌داند و می‌گوید شهرها و آبادیهای قهستان از همديگر دور بوده و هیچ رودی در قهستان جاری نیست و آبادیهای آن قاین، نجیرجان(نهارجان) و مسینان و سپید رستاق است. (حموی، ۱۳۶۲: ۱۶۲)

از میان کسان دیگری که از قهستان نام می‌برند می‌توان به مقدسی در احسن التقاسیم در قرن چهارم و ابوالقاسم بن احمد جیهانی در اشکال العالم نام برد که آنان از آبادانی قهستان و قاین سخن رانده‌اند. در اشکال العالم جیحانی آمده‌است: «قهستان از جمله خراسان است، بر حد بیابان فارس و کرمان و بدآنجا هیچ شهر نیست بدین نام و این نام ولایت است و شهرهای آن قائن است و جنابذ و تون و خور، خوسف، طبس کریت و طبس مسینان.» (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۷۰) مقدسی آورده است: قهستان سرزمینی پهناور است هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگ که بیشتر آن را کوهها و دشت‌های خشک فرا گرفته وی از قاین به عنوان قصبه قوهستان نام می‌برد و می‌گوید قصبه قاین دارای چندین شهر به نام‌های تون، خوت، خور، کری، طبس، رقه، یناود، نساود، طبس است. ( المقدسی، ۱۳۶۱: ۳۰۱) ابوالقداء می‌گوید: «قوهستان از کوره‌های خراسان است، کوره‌ای است بر کنار بیابان فارس و مشتمل بر چند شهر و از آن جمله قائن است که قصبه کوهستان و زوزن و ینابذ.» (ابوالقداء، ۱۳۴۹: ۵۱۲) و ابن رسته این ایالت را جزء کوره‌های خراسان به شمار آورده است. (ابن رسته، ۱۳۶۵: ۱۲۱) در کتاب هفت کشور که مجھول المؤلف است قهستان با طول سیصد فرسنگ و عرض صد و شصت فرسنگ ذکر شده و جزء اقلیم چهارم به شمار آمده است. (صور الاقالیم، ۱۳۵۳: ۴۲ و ۸۸)

در این میان آنچه شایان توجه است اینکه از اوآخر قرن هفتم قهستان به صورت جدا از خراسان مورد توجه قرار می‌گیرد به طوری که حمدالله مستوفی می‌کند: ترشیز، تون، بجستان، دارای شانزده ولایت می‌داند و آنها را اینگونه معرفی می‌کند: ترشیز، تون، بجستان، جنابذ، دشت بیاض، بیرجند، خوسف، بلوك شاخین، بلوك فشارود، زیرکوه، خور، طبس مسینان، طبس گیلی، قاین، ڈرہ، مومن آباد. (فرقانی، ۱۳۸۲: ۳۶) حافظ ابرو نیز به سال ۸۳۰ هـ قهستان را ولایتی وسیع معرفی کرده که دور آن نزدیک به صد فرسخ است که خوسف در شرق آن و بیابانی که میان فارس و کرمان واقع شده در غرب قرار دارد و در شمال آن نیشابور و سبزوار قرار دارند و از جنوب به سجستان و بیابان کرمان

ختم می شود. حافظ ابرو قهستان را مشتمل بر چند قصبه‌ی بزرگ می‌داند و قهستان و نواحی آنرا اینگونه بیان می‌کند: جنابذ، بجستان، تون، طبس، فشارود، طبس‌مسینا، خوسف، قاین، زیرکوه، جنابذ، نهارجان، بیرجنده، ترشیز، مومن‌آباد، دشت بیاض، طبس گیلکی، رقه و شاخین و طبس مسینا است.(حافظ ابرو، ۱۳۷۰: ۲۸) مارکوپولو نیز هنگام عبور از ایران از راه دشوار کویری ولايت قهستان عبور کرده و در سفرنامه معروف خود ولايت قهستان را تُونکین(از تون و قاین) ذكر می‌کند.(سايکس، ۱۳۶۳: ۳۸) شيروانی دركتاب بستان السياحه نيز در ذكر قهستان اينگونه می‌نويسد: ولايت قهستان ولايتی است مشتمل بر بلاد عظيمه و قصبات قديمه و نواحی دلگشا و قرای بهجهت اقرا اغلب آنها از اقلیم سیم و بعضی از اقلیم چهارم است. آبش از قنوات و هواي اكثرب بلادش مسرت رايit است وي می‌گويد قهستان نه از خراسان است بلکه از مضافات آنست.(شيروانی، ۱۳۱۵: ۱۱۰)

آيتی نيز در كتاب بهارستان حدود قهستان را اينگونهتعريف كرده است.«حدی به ولايت نيمروز و زابل و از حدی به اراضی هرات و افغانستان و از حدی به اراضی بلوج و مکران و از طرفی به بلوك خبيص و كرمان متنه است وي وسعت قهستان را در دوره‌ی صفوی و افشاریه چهل فرسنگ در چهل فرسنگ طول و عرض می‌داند.»(آيتی، ۱۳۷۱: ۸) لسترنج در كتاب خود ايالت قهستان را همان "تونوكاين" دانسته و به قائن، تون، ترشیز، بشت، زاوه، بوزجان و زام، باخرز و مالن، خوف، زيرکوه، گناباد، بجستان، طبس به عنوان شهرهای ايالت قهستان اشاره كرده است. (لسترنج، ۱۳۶۴: ۳۷۷). قهستان از اوآخر دوره صفویه تجزیه شد به ولايت قاینات که در برگیرنده خراسان جنوبی امروزی می‌باشد و گذشت زمان آن را در قاینات امروزی خلاصه کرد. اخبار پراكنده ای که از نوشته‌های مورخان اسلامی سده‌های میانه به دست می‌آيد نشان می‌دهد که ولايات قهستان در بعضی زمان‌ها، حکمرانان یا فرماندهان محلی خود را داشته است. اما در کل، منطقه از لحاظ اداری تابع خراسان

بوده یا مانند دوره ایلخانان و تیموریان، تابع واحدی که مرکزش در هرات و غرب افغانستان بود(باورث، ۱۳۸۲: ۲۷۵) اما از جمع بندی مطالب مندرج در منابع و متون تاریخی باید ولایات قهستان را شامل این شهرها دانست: ۱- باخرز ۲- بیرجند ۳- ترشیز ۴- تون ۵- جام ۶- گناباد ۷- خواف وزیرکوه ۸- طبس گلشن ۹- قاین ۱۰- طبس مسینان ۱۱- شاخین ۱۲- مومن آباد

ذکر چند نکته در مورد قهستان لازم است: ۱- در ایالت قهستان شهری به این نام وجود نداشته است. ۲- به نظر می‌رسد نام کوهستان به دلیل تمایز این منطقه با سیستان که در کنار رود هیرمند و در سرزمینی پست بوده به این منطقه نه چندان مرتفع داده شده باشد، این در حالی است که کوههای معروف این منطقه مثل باقران و مومن معمولی جلوه می‌کنند ۳- در این منطقه رودخانه نبود و فقط چاهها و قنوات زیرزمینی وجود داشته است.

در منابع در مورد این که کدام شهرها به ایالت قهستان تعلق داشته‌اند اختلاف نظر وجود دارد، ما در باب جغرافیای تاریخی این شهرها بیشتر به منابعی تکیه می‌کنیم که به قرون اول و چهارم نزدیک‌تر و بر حواله آن دوران اشراف بیشتر داشته‌اند، شهرهایی که در این قسمت به طور مختصر مورد بررسی قرار می‌گیرند عبارتند از: قائن، طبس، گناباد، زاوه، زام، خواف، خور، تون، ترشیز و باخرز.

قاین: اولین منابعی که به ذکر نام شهرستان قهستان پرداخته‌اند، قائن را به عنوان قصبه(مرکز) قهستان معرفی کرده‌اند اصطخری در نیمه اول قرن چهارم در این رابطه می‌گوید: «قائن چند سرخس بود و بنها هم از گل بود. قهندزی دارند، و گرد آن خندقی هست و مسجد آدینه و سرای امارت در قهندز باشد، آب از کاریز خورند و باغ و بوستان کمتر بود و جایگاهی سردسیر است.» (اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۱۵)

در مورد این که بنای قائن توسط چه کسی صورت گرفته است، منابع نظرات مختلفی دارند اما بیشتر تأکید به این بوده است که در دوران کیانی بنیان نهاده شده است.

محمدجواد مشکور این شهر را یادگار کی لهراسب پدر گشتابس داشته است.(مشکور، ۱۳۷۱: ۲۲۴) در سفرنامه ناصرخسرو قاین شهر بزرگ و حصینی است که گرد آن شهر خندقی است و عمارت هم شهر گنبد است.(قبادیانی، ۱۳۵۱: ۱۲۶) حمدالله مستوفی می گوید: «دلقک مسخره سلطان محمود بن سبکتکین از آن شهر بوده است.»(مستوفی، ۱۳۶۵: ۱۷۸)

طبس: طبس یکی از شهرهای مهم قهستان بوده که از سوی جغرافی نویسان عرب همچون بلاذری به عنوان دروازه خراسان از آن یاد گردیده و در ادامه گفته است «طبس دو باروست یکی را طبس گویند و دیگری را گُرین و آنجای گرمییر است و دارای نخلستان‌ها.»(بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۵۸)

جغرافی نویسان عرب دو طبس را «طبسین» گفته‌اند. گاهی نیز اشتباهًا «طبسین» به هریک از دو شهر اطلاق می‌شده در حالی که آنان برای هرکدام از دو طبس نامی گذارده‌اند، یکی را طبس عناب و دیگری را طبس خرما گفته‌اند. طبس عناب به طبس مسینان(مسینا) نیز شهرت داشته و به نظر می‌رسد که مسینان عنوانی است که به سبب وجود مس به آنجا داده شده است، ابن حوقل می‌گوید: «این شهر بزرگتر از گناباد است و خانه‌هایش خشتی و قهنهز آن ویران است و قلعه‌ای ندارد»(ابن حوقل، ۱۳۶۸: ۱۸۰) طبس گیلکی یا طبس خرما(تمر) که عنوان اول، همانطور که ناصرخسرو می‌گوید به خاطر فتح آنجا توسط فردی به نام گیلکی بن محمد که آنجا را با شمشیر فتح کرده بود(قبادیانی، ۱۳۵۱: ۱۳۵) بدان داده شد و عنوان دوم به خاطر وجود نخلستان‌های فراوان آنجا بوده است.

گناباد: این شهر با عنایین مختلف در آثار جغرافی نویسان عرب آمده است از جمله، ابن حوقل که آن را ینابذ«(ابن حوقل، ۱۳۶۸: ۱۸۰) و مقدسی «جناؤد»(مقدسی، ۱۹۶۷: ۳۰۱) آورده است و الفاظی دیگر مثل گنابد جنابد، یناود و... هم دیده می‌شود.

مقدسی در احسن التقاسیم از روستاهای فراوان و باستانی‌های آن خطه صحبت به میان آورده است و مستوفی می‌گوید: «او را قلعه‌ای است که پسر گودرز ساخته است و حصاری محکم دارد». (مستوفی، ۱۳۶۵: ۱۷۷) بالطبع آب این ناحیه از کاریز بوده و چنانچه امروزه نیز می‌توان نمونه‌های فراوانی از آن را مشاهده کرد.

زاوه: احتمالاً واژگان زاو، زاوه، زو، زاوین، زوزن و به همین طریق زاب، زابه و زابین از یک خانواده و یا صورت‌های متفاوت یک مفهوم جغرافیایی باشند، با تغییر کوچکی در شکل و به تبع در افاده معنی زو به معنی دریاست، به معنی شکاف نیز آمده است (خسروی، ۱۳۶۶: ۲۲)، زو همچنین نام پسر طهماسب پیشدادی است.

زاوه یا بخشی از آن معروف بوده است به "رخ" و کرسی آن مرسوم بود به "بیشک" یا شهر زاوه. (مقدسی، ۱۹۶۷: ۳۱۹)

زام(جام): در خاور ولایت زاوه و شمال خاوری قهستان نزدیک رودخانه هرات بود که کرسی آن در قرن چهارم بوزجان بود. بوزجان شهری بزرگ و دارای ۱۸۰ دهکده بود «ایرانیان آن را بوزگان می‌گفتند و زمان‌های اخیر آن را پوچگان می‌نویسند». (لسترنج، ۱۳۶۴: ۲۸۳) بعدها زام به اعتبار شیخ شهاب‌الدین احمد جامی عارف قرن ۵ به تربت جام تغییر نام پیدا کرد.

خواب: شکل فعلی کلمه، صورت عربی شده خاف است. واژه اصیل و باستانی محل هم باید به همین شکل نوشته شود. به گفته برخی خواب را در زمان‌های قدیم خواب گفته‌اند اما دلیل وجود ندارد که تحریفی از این دست را بپذیریم در این میان اشاره به شهرستانی به مقدار بسیار زیادی در کشف هویت راهگشاست؛ وی می‌گوید: خواب نام دیگر به آفرید پسر ما فروردین است که از سیراوند و خواب به داعیه نواوری در دین زرتشت برخاست. شهرستانی نزد ابوالمظفر خوابی علم آموخته، بعدی نیست که این اطلاعات را از معلم خوابی خود کسب کرده باشد. از طرفی می‌بینیم که کلمه خواب

سابقه دورتری ندارد و این خود گواه دیگری است بر اینکه خواف نام خود را از به‌آفرید گرفته است.(خسروی، ۱۳۶۶: ۱۴۳)

خور: اصطخری در مورد این شهر می‌گوید: «خور از طبس کوچکتر است به نزدیک خوست است و آب تنک و اندک مایه دارد.»(اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۱۶) خوست احتمالاً بخشی از خور بوده است که دارای قلعه‌ای مهم و مستحکم بوده اما به تدریج ما اسم خوست را بیشتر از خور در منابع می‌بینیم.

تون: تون یکی از مهمترین مراکز قهستان بوده است، تون را شهری آباد و پر جمعیت می‌داند که دارای دژ و مسجد جامع بود و دانشمندان بزرگی در آن می‌زیسته‌اند.(قدسی، ۱۹۶۷: ۳۲۱) به نظر می‌رسد که تون همان ناحیه فردوس کنونی باشد.

ترشیز: نام این شهر به صورت مختلفی مثل طریث، ترشیس و... آمده است.(لسترنج، ۱۳۶۴: ۳۷۹) از شهرهای کوچکی که در اطراف آن بوده است می‌توان به کشم و کندر اشاره کرد. در نزهه القلوب آمده است که کشم «دهی که هرگز در آن زلزله نیامده، در حدود آن در موضع دیگر زلزله بسیار باشد»(مستوفی، ۱۳۶۵: ۱۷۵) مقدسی کندر را پایین‌تر از ترشیز دانسته و به ساختمان‌های زیبای آن‌جا اشاره کرده است.(قدسی، ۱۹۶۷: ۳۱۸) سرو زرتشت که در حدود ۱۴۵۰ سال عمر کرد و شاید همان بود که مارکوپولو به عبارت *Arbre Sol* یاد کرده و مسیحیان e sec می‌نامند در کشم بوده(لسترنج، ۱۳۶۴: ۳۸۱) این سرو در سال ۲۴۷ به فرمان خلیفه عباسی قطع گردید و بار شتران شد تا در ساختمان قصر جدید خلیفه در سامرہ استفاده شود.(حقیقت(رفیع)، ۱۳۷۶: ۴۷۶)

باخرز: امروز تایباد در ناحیه با خرز است.(توکلی مقدم، ۱۳۷۵: ۲۴۵) با خرز یا گواخرز در جنوب جام و در خاور رودخانه هرات و کرسی آن شهر مالین بود. مالین در قرن ۴

شهری آباد بوده است چنانچه مقدسی از باغها و رودهایش سخن به میان آورده است.(مقدسی، ۱۹۶۷: ۳۰۷) وجه تسمیه باخرز را «باد هرزه» می‌دانند زیرا آنجا باد فراوان می‌وزد.

#### پیشینه تاریخی قهستان

تاریخ قهستان به چند دوره تقسیم می‌گردد: قسمت اول را باید در افسانه واسطه‌های جستجو کرد.

برای مثال در تاریخ سیستان ساخت قهستان به سام بن نریمان، جد رستم پهلوان افسانه‌ای ایرانی نسبت داده شده است و اشاره شده که در روزگار جاهلیت در فرمان پهلوانان و مرزبانان سیستان بوده است(تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۴) مؤلف قهستان را به عنوان شهر آورده در حالی که در این ایالت ما به شهری با این عنوان برخورد نمی‌کنیم. احتمالاً قهستان در این زمان پایگاه نظامی بوده است. و یا فردوسی در مورد پادشاهی سیاوش می‌گوید، که اول بار کیکاووس او را به پادشاهی کهستان برگزید.(فردوسی، ۱۳۷۲: ۵۳۱) و یا فریدون از پادشاهان پیشدادی تصمیم گرفت کشورش را بین سه فرزند خود تقسیم کند وی عراق، فارس، آذربایجان، خراسان و قهستان را به ایرج داد.(خواندمیر، ۱۳۵۳: ۱۸۵-۱۸۳) که این خود نشان دهنده اهمیت سیاسی اقتصادی و نظامی قهستان می‌باشد. یا در زمان پادشاهی آخرین نفر از طبقه‌ی اول کیانیان یعنی کیخسرو و در هنگامی که سپاهیان او بر لشکر توران پیروز شدند او به پاس دلاوریهای آنها چند ایالت را به آنها بخشید که قهستان سهم گودرز گردید.(عباسزاده، ۱۳۷۴: ۳۱) و در روز دیگر شاه جشنی برگزار کرده و در آنجا کرمان و گچ و مکران را به فریبرز داد و اصفهان و جرجان و قهستان را به گودرز بخشید.(میرخواند، ۱۳۶۶: ۵۹۲) سر پرسی سایکس در کتاب تاریخ ایرانیان آورده است که گشتاسب کیانی در این سرزمین به دین زرتشت متمایل شد.(سایکس، ۱۳۶۳: ۱۳۷)

اما قسمت دیگری از تاریخ قهستان را باید از دل داده های باستانشناسی بیرون کشید آنچنان که از اسناد بازمانده در دوران تاریخی بر می آید قهستان در این دوران خاستگاه یکی از اقوام و نژاد ایرانی(پارسی) به نام «ساگارت» بوده و بخشی از ساتراپی چهاردهم هخامنشی به شمار می آمده. «این نظر را دو سند معتبر کهن توجیه و اثبات و نوشتہ ها و پژوهش های متاخران آن را تأیید می کند: یکی از کتبیه های هخامنشی و دیگر نوشتہ های مورخان یونانی مانند هرودت.(رضایی، ۱۳۸۱: ۴۴ و ۴۵) آثار باقیمانده در قهستان نشانگر اهمیت این منطقه در دوره های هخامنشیان است و به علت قرار گرفتن بر سر راه های جنوب شرقی و بیابان بزرگ مرکزی اهمیت تجاری و اقتصادی در خور توجیهی داشته است و احتمالاً برای حفظ این راه ها قلاع و دژ هایی بنا شده بود چنان که در شمال قهستان شهر بجستان که معبد بزرگی برای عبادت آناهیتا ایزد آب و پاکی در آن بنا شده بود که باقیمانده آن به نام قلعه دختر مزار تا به امروز باقی است.(زمانی، ۱۳۵۱: ۲۵۶-۲۵۴)

بعضی نیز بر این نظرند که قاین همان ارتاگوانا کاخ سلاطین ایران بوده است.(گابریل، ۱۳۴۸: ۲۹) کوهستان که به علت شرایط طبیعی منطقه به آن اطلاق شده، به احتمال زیاد نام خود را بر اقوام آریایی که در آن سکنی گزیده اند تحمیل کرده است. نویسنده کان و پژوهشگران واژه "آسه گرته"(ساگارتیه) را که نام قوم آریایی ساکن در این منطقه بود؛ به معنای "کوهنشین"، "غارنشین" و "ساکن غارهای سنگی" دانسته اند که می تواند دلیل بر این مدعای باشد(زنگوئی، ۱۳۸۸: ۱۸) ساگارتیان که هردوت در سده پنجم ق. م از آنان در ردیف اقوام شرقی و از ساکنان ساتراپ چهارم هخامنشی نام می برد.(هردوت، ۱۳۳۶: ۱۹۱ و ۱۹۲) و در کتبیه ای در تخت جمشید نیز داریوش از ساگارتی نام برد و آن را در شمار ممالک شرقی خود به شمار می آورد.(پیرنیا، ۱۳۶۲: ۱۵۹۶) واژه‌ی «اسگرتیا» را برخی سنگ شکن یا غارنشین معنی کرده و برخی نیز کوهنشین را بر آن افروزده اند که تعدادی از محققین به اشتباه آنان را ساکنان غرب، شمال غرب ایران

دانسته اند حال آن که با توجه به اقلیم کوهستانی قهستان و وجود تعداد فراوانی غارهای طبیعی و کنده شده در کوه که شخصاً زیستگاه بوده و ساکنان آن می‌توانند صفت سنگ‌شکن و سنگ‌کن داشته باشند باستی اسگر تیان منطبق به قهستان دانست و حدود آنها بین حد جنوبی قلمرو پارتها (یعنی تا حدود کاشمر و تربت حیدریه فعلی) و شمال قلمرو سارانژها (زرنگیان یا سیستانیان) یعنی شمال محدوده‌ی سیستان و بلوچستان فعلی که این منطقه دقیقاً با قهستان تطبیق دارد. ساگارتیان که رزم آورانی دلیر در نبرد بودند در دوره هخامنشی به کمک سپاه هخامنشی در آمدند. لباف وجود تعدادی تصاویر و علایم و نشانه‌ها را بر روی قطعه سنگ سایی معروف به لاخ معدن در منطقه خوسف و نیز بر بدنه‌ی صخره‌ای بزرگ در کناره‌ی تنگ استاد بیرجند منصوب به ساگارتیان می‌داند. (لباف خانیکی، ۱۳۷۳: ۸۲ و ۸۱) در دوره اشکانی نیز به جز نوشته‌ها و شواهد تاریخی یک سند و مدرک بسیار معتبر و با ارزش و انکار ناپذیر از دوره اشکانی باقی مانده که نشانگر این مطلب است که بیرجند قهستان از ایالات شاهنشاهی اشکانی و «خوسف» ساتراپ نشین این منطقه در جنوب خراسان بوده است. این سند کتیبه بسیار معروف و مهم «کال جنگال» است. (رضایی، ۱۳۸۱: ۴۴-۴۶) با فروپاشی سلسله‌ی اشکانی، قهستان به صورت شهریانی جداگانه درآمد در رساله‌ی شهرستانهای ایران در کاست خراسان از کومش (دامغان) و گرگان و کاین (قاین) و سمرکند و بخل بامیک (بلخ بامیان) سخن به میان آمد. (فرقانی، ۱۳۸۱: ۱۵۹) اما در دوره‌ی ساسانیان قهستان از مراکز مهم قدرت بوده خصوصاً روحیه‌ی ستیزه‌جویی و میهن‌پرستی مردم این نواحی برای پادشاهان ساسانی که قصد کشورگشایی داشتند دارای اهمیت زیادی بوده است. (عباس‌زاده، ۱۳۷۴: ۱۹) آنچنان که در تاریخ از دلاوری و پهلوانی افرادی از قهستان در مراحل پایانی سلسله‌ی ساسانی نام برده می‌شود مرحوم آیتی در بهارستان از بزرگانی چون سپهبد سوخرای قاینی که سردار بزرگ ساسانی زمان

قباد و پسرش بود رجيمهر در دربار انوشياران و هم چنین نحيرجان ديگر سرکردهٔ نظامي ساساني که از قهستان بوده اند؛ نام می‌برد.(آيتى، ۱۳۷۱: ۲۸ و ۲۹) اما با فتح نهاوند و همدان توسط مسلمانان در سال ۲۲ هـ ق شرياط مناسب برای تسخیر ايران به وجود آمد و قسمت‌های مختلف ايران یکی پس از ديگری به تصرف عربها درآمد و خراسان نیز از اين قافله عقب نماند و از همان قرون اولیه اسلامی، توجه اعراب را به خود جلب نمود. قهستان نیز به علت انزواي جغرافيايی به نوبه خود به صورت پناهگاهی برای شيعيان که از جور خلفای عباسی و حاكمان وقت گريزگاهی می‌جسته‌اند در آمد(احمدیان شالچی، ۱۳۷۵: ۱۵۶) از قهستان در منابع اولیه اسلامی به عنوان ناحیه‌ای که تابع خراسان است و نه محدوده خراسان، ياد می‌شود. مسلمانان با فتح قهستان توانستند به خراسان دست پیدا کنند آنان قهستان را "باب خراسان" نامیدند. در اولین متون جغرافيايی از جغرافي نويسان که متعلق به نيمه دوم سده سوم قمری است، در اشاره به ناحیه مذکور، بدون ذكر نام شهرها و حتى مراکز اين ناحیه به طور کلی اصطلاح "قهستان و طبسین" به کار برده شده است که به احتمال زياد برگرفته از تقسيمات سياسي منطقه در آن زمان است، زيرا خراج "طبسین" با مناطق هم‌جوار به طور جداگانه و خراج ديگر نواحي قهستان به صورت مجزا محاسبه شده است و در ضمن هر دو ناحیه از کوئر خراسان بزرگ به شمار آمده‌اند.

#### اوضاع سیاسی قهستان در قرون اول تا چهارم هجری:

قهستان به عنوان مسیری برای اعراب به قصد تصرف نواحی مختلف خراسان بزرگ و ماوراء النهر انتخاب شد. بيشتر مورخان، فتح خراسان را در سال ۲۲ هـ و در عصر خلافت عمر بن خطاب ذکر کرده و برخی ديگر نیز این واقعه مهم را در زمان حکومت عثمان بن عفان در سال ۲۹ هـ نوشته اند.(آيتى، ۱۳۷۱: ۴۰۸) و برای قهستان دو فاتح در نظر گرفته شده است: يکی حنف بن قيس، که گویند در سال ۳۱ هـ از راه

طبسین در مز خراسان عبور کرده و مردم آنجا با وی مصالحه کردند وی سپس به قهستان وارد شده و مردم به حصار پناه بردن و سرانجام ابن عامر دررسید و با آنان به شرط پرداخت ششصد هزار درهم مصالحه کرد.(ابن اثیر، ۱۳۶۵: ۳۰۲) گردیزی در مورد فاتح قهستان نظری دیگر دارد و ایشان عبدالله بن خازم خزیمه را به عنوان فاتح می‌داند.(گردیزی، ۱۳۶۳: ۹۲) اما روایت را اینگونه باید دانست که مسلمانان با تصرف اصفهان به سوی کرمان روانه شدند و عبدالله بن عامر آنجا سپاه خود را به دو نیم کرد نیمی از سپاه را با فرماندهی عبدالرحمن بن سمره به سمت سیستان فرستاد و نیمی دیگر را به فرماندهی حنف بن قیس برای خراسان مامور کرد. نکته شایان توجه این است که اکثر متون و مورخان طبسین را دروازه ورود مسلمانان به خراسان می‌دانند. در این باره طبری اینگونه سخن به میان می‌آورد: فتح قهستان بعد از سال ۳۱ هـ ق بوده ابن عامر پس از اردو زدن در سیرجان به طرف خراسان رفت و مجاشع بن مسعود سلمی را به عنوان عامل کرمان منسوب کرده و از راه بیابان که هشتاد فرسخ بود به سوی طبسین رفت و از آن جا به سوی خراسان هجوم برد و از راه قهستان قصد تسخیر نیشابور را کرد و ابن عامر از راه خبیص(شهداد) و بقولی از یزد و سپس از قهستان گذشت و نیشابور را تصرف کرد.(طبری، ج ۵، ۱۳۵۳: ۲۴۵۶) اما طبری امیر بن وامر را به عنوان فاتح خراسان نام می‌برد. بلاذری نیز درباره فتح خراسان و قهستان، از کمک مردم هرات و قوم هیاطله به قهستانیان به میان می‌آورد و ذکر می‌کند که آنان به احنف بن قیس ۶۰۰ هزار درهم به عنوان حق مصالحه پرداختند.(بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۵۸ و ۱۵۹) ابن خلدون نیز این داستان را روایت می‌کند اما از شخصی به نام امیر بن احمر یشکری نام می‌برد و احتمال دارد که فاتح قهستان وی باشد.(ابن خلدون، ج ۱، ۱۳۶۳: ۵۶۴) ظهیرالدین نیشابوری نیز از عبدالله بن عامر به عنوان تسخیرکننده قهستان نام می‌برد و اینگونه ذکر می‌کند: در دوره خلافت عثمان، عبدالله عامر با قوی به قهستان آمده و بقاع و قلاع آن را در مدت کوتاهی فتح کرد.(نیشابوری، ۱۳۳۲: ۱۲۷-۱۲۶)

همانطورکه ذکر شد عرب ها برای اولین بار از جنوب خراسان وارد شدند و پس از فتح طبس و قهستان به سوی شمال هجوم و مورخان براین باورند که مسیر شمالي ورود به خراسان مورد استفاده قرار نمی گرفت. آیتی نیز در تایید این مطلب این گونه می گوید: جاده عبور و مرور اعراب و کاروان های عراق و حجاز راه جنوبی بوده که با گذشتن از بصره و اهواز به کمان رسیده و از آنجا به خبیص وارد شده سپس به ولایت طبسین رسیده و از آن جا از طریق جاده زوزن و باخرز وارد خراسان می شدند.(آیتی، ۱۳۷۱: ۵۲) و این همان راهی است که مسلمانان از طریق آن توانستند خراسان را فتح کنند یعنی با گذشتن از (نصرت آباد) به سر حد سیستان به خراسان وارد شده و از راه قهستان و با عبور از طبسین که مرز طبیعی سیستان به سمت شمال رفته و شهرهای جام و باخرز و جوین را محاصره کردند و پس از آن شهر را تسخیر کردند.(فرقانی، ۱۳۸۱: ۱۶۰ و ۱۶۱) اما دلیل این اختلاف را باید در این دانست که در بسیاری از نقاط ایران خصوصاً خراسان پس از فتح شدن اولیه، مخالفت ها و شورش هایی بر عليه فاتحان ایجاد می شد و طبیعی می نماید در این کشمکش ناحیه و یا شهری به کرات دست به دست گردد و این باعث میگردد تاریخ تسخیر یک شهر به چندین گونه حکایت شود.(شهیدی، ۱۳۶۲: ۱۰۱) اعراب به هنگام فتح خراسان، اول طبس را تسخیر و از آن پس آنجا را دروازه خراسان نامیدند(قبادیانی، ۱۳۶۳: ۲۵۶) یاقوت حموی نیز در ذیل نام الطبسان اینگونه می گوید: اعراب طبس را دروازه خراسان نامیدند زیرا اولین جایی که از خراسان بود که فتح کردند(حموی، ج ۴، ۱۳۸۰: ۲۰) اعراب در خراسان به تدریج درآداب و رسوم ایرانی در آمیختند و با ایرانیان ازدواج کردند اما خراسانیان از این حضور چندان راضی نبودند و اعراب نیز به آن دامن زدند به خصوص سیاست مبنی بر تبعیض عرب بر عجم و دیدگاه برتری طلبانه آنان نسبت به موالی نیز به تدریج مسلمین غیر عرب را آشکارا به مخالفت با آنان واداشت.(زرین کوب، ۱۳۷۱: ۳۶۷-۳۷۰) از دیگر مشکلات این دوره آن است که امویان برای اداره سرزمین های اسلامی

قلمرو خلافت را به دو قسمت عراق و شمال آفریقا تقسیم کرده بودند و برای هر یک امیری گمارده بودند که زیر نظر خلیفه انجام وظیفه می‌کرد اما به دلیل دور بودن بعضی از ایالات ولایات بر اداره امور تسلط نداشتند و خراسان با آنکه زود تسلیم فاتحان عرب شده بود اما به سبب دوری از مرکز خلافت اغلب نا آرام بود به گونه‌ای که در زمان امویان مکرر به خراسان لشکرکشی شد.(همان، ۴۹۱)

قهوستان نیز مثل سایر ایالات خراسان و سیستان در قرن نخست هجری شاهد درگیریها و شورش‌هایی بر ضد اعراب بود و این روحیه قیام در میان مردم دیگر نقاط ایران نیز بروز کرد و همگان با هدف اضمحلال بنی امیه آماده قیام شدند.(خلیل، ۱۳۵۵: ۳۷ و ۳۶) که از قیام‌ها و شورش‌های این دوره از در قرن اول هـ ق در قهوستان قیام قارن است که تاریخ قیام قارن را باید به سال ۳۲ هـ ق دانست که قارن با سپاه چهل هزارنفری به جنگ اعراب رفت اما سرانجام در شبیخون اعراب کشته شد و این قیام سرکوب گردید.(ابن اثیر، ج ۱، ۱۳۶۵: ۳۶۷) هم زمان با خلافت یزید بن ولید حکومت خراسان در اختیار نصر بن سیار قرارگرفت وی نیز مغیره بن شعبه جهمنی را در حدود سال‌های ۱۲۶ و ۱۲۷ به حکومت قهوستان منصوب کرد در این زمان و به سال ۱۲۹ هـ ق قیام سیاه جامگان به رهبری ابومسلم از مرو آغاز و با مبارزات موالي های ناراضی خراسان اوج شدت گرفت تلاش نصرین سیار والی بنی امیه در خراسان نیز بی فایده ماند و با پیشروی نیروهای نهضت به جانب مرکز خلافت اسلامی، در سال ۱۳۲ هـ ق پس از یکصد سال به سلطه امویان پایان داده شد.(قصابیان، ۱۳۸۸: ۸) از شورش‌های دیگر صورت گرفته در خراسان می‌توان به قیام به آفرید در زوزن خوف اشاره نمود که توسط ابومسلم سرکوب شد. در ابتدای خلافت عباسی بود که فردی به نام به آفرید(اهل خوف) برای آنها در دسرساز شد اما از شمشیر ابومسلم جان سالم بهدر نبرد.(حبيبي، ۱۳۶۷: ۹۰) قیام سنباد نیز که به بهانه خونخواهی ابومسلم صورت گرفت این منطقه را بی نصیب نگذاشت و بسیاری از سپاهیان وی اهل این منطقه بودند. سنباد در مدت ۷۰

روز خروج خود به فتوحاتی نائل شد اما عاقبت منصور عباسی به حیات او خاتمه داد. در سال ۱۴۵ هـ ق شورش هایی توسط تناسخیان و به حمایت خاندان ابورطالب در حال وقوع بود که منصور بن عبدالجبار به محض رسیدن به خراسان به سرکوب آن پرداخت. در این دوران شاهد حضور پر رنگ خوارج سیستانی هستیم که از اوایل قرن دوم قدرت را در دست داشتند و قهستان را به عنوان دارالهجره انتخاب نموده بودند.(فرقانی، ۱۳۸۱: ۱۶۴ و ۱۶۵) در حدود سال ۱۵۰ هـ ق قهستان، عرصه میدان نبرد استادسیس(که او نیز خود را خونخواه ابومسلم تلقی می کرد) و سپاه منصور عباسی بود که بعد از یکسال کش و قوس، استادسیس به ورطه هلاکت کشیده شد.(همان، ۱۴۲) و بعد از آن قیام خوارج به رهبری حمزه آذرك منطقه قهستان را نیز در بر گرفت. در سال ۱۸۱ هـ ق حمزه بن عبدالله یا حمزه آذرك به رهبری خوارج رسید وی عیسی بن علی بن عیسی عامل خلیفه را در جنگ شکست داد و عیسی بعد از شکست از راه قهستان به خراسان رفت و پس از چند سال دوباره از راه قهستان به وارد سیستان گشت و این بار در جنگ با حمزه اوست که پیروز می گردد و کسی که به قهستان می گریزد حمزه بن عبدالله است که قهستان را به عنوان اقامتگاه و پایگاه خود بر می گریند. از حوادث مهم قهستان در قرن دوم هجری قیام استادسیس و معاون وی حریش سیستانی به سال یکصد و پنجاه هـ ق و از ناحیه هرات و خراسان است.

منابع تاریخی قیام دیگری را ذکر می کنند که در زمان خلافت هارون الرشید و به فرماندهی حمزه بن آذرك روی داده که وی از قهستان به پا خواسته و نواحی بوشنج و هرات و باخرز را تسخیر کرده و تا نیشابور به پیش می رود. آنچه شایان توجه است اینکه قهستان همواره به عنوان پایگاهی بوده که از آنجا به خراسان یا سیستان حمله می شده و اکثرآ شکست خوردها در آنجا پناه می گرفته اند همانگونه که ذکر شد در این زمان شاهد حضور پر رنگ خوارج در قهستان هستیم که از آنجا به نیشابور و اطراف آن را می تاختند و تنها پس از شکست از عیسی بن علی است که آنان به ناچار به سیستان

برمی گردند. (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۵۶-۱۵۹-۱۶۰) خوارج در بعضی از نواحی هم چون قهستان دارالهجره برپا ساختند و از این دارالهجرها سیستان را مورد حمله قرار می دادند و این حملات مکرر توسط آنان و از طریق قهستان به سیستان باعث لشکر کشی هارون به خراسان شد. (فرقانی، ۱۳۸۱: ۱۶۷ و ۱۶۸) در این میان می توان به حمزه آذرک سیستانی اشاره کرد که پس از تصرف سیستان به قهستان هجوم برد.

آشوب طلبی های خوارج در سیستان و قهستان سراسر خراسان را درگرفت و طلحه بن عبدالله را به جنگ با آنان واداشت و این برای طاهریان فرصتی طلبی پیش آورد که در قهستان آبادانی به وجود آورند آن چنان که در دوران امیر عبدالله بن طاهر قهستان به طوری آبادان گشت که از نظر دفاتر حکومتی بالاتر از طوس قرار گرفت. (فرقانی، ۱۳۸۱: ۱۷۰-۱۷۱) در اواخر عمر عبدالله بن طاهر بار دیگر خوارج سیستان شورش کردند و عملی طاهریان را از سیستان بیرون راندند (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۸۵) پس از آن سیستان بین خوارج و طاهریان همچنان دست به دست گردید تا پس از مرگ عبدالله بن طاهر و آمدن طاهرین عبدالله که این دوران را باید دوران آبادانی در قهستان برشمرد پس از وی و در زمان پسرش یعقوب لیث صفاری علیه حکومت طاهریان قیام کرده و سیستان را به دست گرفت و با افزایش دادن قدرتش به زودی قهستان به تصرف صفاریان درآمد و از آن به عنوان پلی برای حملات آینده به خراسان استفاده شد. یعقوب بعدها و به در سال ۲۵۹ هـ ق به خراسان هجوم برد و نیشابور را تسخیر نموده و طاهریان را برانداخت. پس از مرگ وی برادرش عمرو حامی قهستان و سیستان شد و بلال بن ازہر را به حکومت قهستان منصوب کرد (فرقانی، ۱۳۸۱: ۱۷۳-۱۷۴-۱۷۲).

## اوضاع سیاسی قهستان در دوره‌های طاهریان و صفاریان:

بعد از اسلام با شکل‌گیری اولین سلسله حاکمان ایرانی یعنی طاهریان، قهستان تحت حاکمیت آنها قرار گرفت. طاهریان توانستند با جلب اعتماد خلیفه عباسی تاحدوی راه را برای حاکمیت مستقیم بر بخشی از سرزمین ایران هموار کنند. از این گذشته حکومتی مانند صفاریان با خلیفه سر سیزیر داشت. قهستان طی سال‌ها حاکمیت این سلسله‌ها به ترتیب دست به دست می‌شد. با قدرت گیری طاهریان(۲۰۵هـ) قدرت محلی خراسان(خزیمه‌ها) سر فرود آوردند و منطقه را به آنان سپردند.

از جمله مشکلاتی که در این زمان دستگاه خلافت و طاهریان را با چالش مواجه ساخت، جنبش خوارج به سرکردگی حمزه آذرک بود. امرای طاهری تا قبل از طلحه بن طاهر موفق به خاموش کردن این آتش نشده بودند لذا مأمون، طلحه را مسئول این کار نمود، وی چندین بار خوارج را شکست داد و حمزه برای چندمین بار به نواحی قهستان عقب‌نشینی کرد.(گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۸۹) حمزه آذرک در سال ۲۱۳هـ از دنیا رفت که گفته می‌شود در یکی از این جنگ‌ها زخمی برداشت و بر اثر آن جان داد.(ترکمنی آذر و پرگاری، ۱۳۷۷: ۱۰) در همین سال طلحه نیز از دنیا رفت و عبدالله بن طاهر جانشین او شد. وی توانست با ده‌هزار نفر سپاهی خوارج را شکست دهد و بسیاری از آنان را به هلاکت برساند.(گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۵۵) با مرگ عبدالله و آغاز ضعف طاهریان، عیاران بسیاری از مناطق محدوده سیستان و شرق و جنوب خراسان را از وجود عاملان طاهری تھی کردند. متوكل به هریک از ولیعهدها ناحیه‌ای از کشور را واگذار کرد که خراسان سهم ابوعبدالله معتزی الله بود(یعقوبی، ج ۲، ۱۳۴۶: ۵۱۶) و قهستان هم شامل آن می‌شده است. عاملی که در این برده اوضاع نا بسامانی را در خراسان ایجاد کرد زلزله مهیبی بود که دویست هزار نفر را به کام مرگ کشید و «پس از آن شهرهایی در خراسان بزمین فرورفت»(طبری، ج ۱۵، ۱۳۵۳: ۶۴۳۴)

با افول قدرت طاهریان و اوج گیری یعقوب، محمدبن طاهر با تسليم به یعقوب سعی در آرام کردن او داشت.(تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۵۰-۲۳۸) اما محمدبن طاهر بهزودی منصرف شد، این در حالی بود که یعقوب به نیشابور نزدیک می شد و طولی نکشید که اسیر یعقوب شد. در حمله یعقوب، قهستان و قائنات باب ورود به خراسان بود. مؤلف تاریخ سیستان شخصی به نام محمد بن زید را نماینده در قهستان معرفی می کند، هنگامی که این شخص مغضوب یعقوب شد وی محمد بن واصل حاکم فارس را علیه یعقوب تحریک کرد اما اندکی بعد از محمد بن واصل جدا شد. چون به این نتیجه رسید که یعقوب توانمندتر است و در عمل همینگونه شد و محمد بن واصل شکست خورد.(همانجا) تا وقتی که یعقوب زنده بود وی از این خاندان گریزان بود. عمرو بن الیث در ابتدای امارت خود بلال این الازهر را به قهستان فرستاد، تا محمد بن زید را دستگیر نماید و بلال در این مسیر، قهستان را چپاول کرد و اندکی بعد عمر و خود به قهستان آمد و محمدبن زید با دیدن این شرایط تسليم شد و از سوی عمرو بخشیده شد و از سوی امیر صفاری خلعت دریافت کرد.(bastani parizi، ۱۳۴۴: ۱۸۳)

از جمله حوادثی که در زمان صفاریان جالب توجه است پیوستن «رنود و عیاران» به سپاه یعقوب بود.(تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۳۴۶) که ظاهراً در زمان حکومت طاهریان به کوه ها رفته بودند و در کوهستان های خراسان و حوالی قهستان دم از خود سری می زدند. آنها در برابر یعقوب سر تسليم فرود آوردن.

خلف بن احمد آخرین امیر صفاری، همزمان با مرگ سبکتگین(۳۸۷ هـ-ق) موسسس واقعی غزنویان، طاهر پرسش را به قهستان فرستاد تا این منطقه را تصرف نماید، بغراجق عمومی سلطان محمود در همین حین به دست طاهر کشته شد(ابن خلدون، ۱۳۶۲: ۴۷۴) که «این واقعه بر محمود گران آمد، سپاه گرد کرد و بر سرخلف آمد، در دژ اسپهبد او را محاصره کرد و مالی گران تقدیم او کرد و چند گروگان داد تا باز گردید»(bastani parizi، ۱۳۴۴: ۳۰۴) طاهر نیز عقب نشینی کرد. خلف چند بار خلف

و عده کرد تا اینکه به دست سلطان محمود گرفتار شد و در زندان او در گذشت.(باسورث، ۱۳۸۵: ۱۲۴)

### اوضاع سیاسی قهستان در دوره سامانیان و غزنویان:

با پیروزی اسماعیل سامانی بر عمرو بن لیث عملأ صفاریان منقرض گردیدند و قهستان ضمیمه‌ی قلمرو سامانیان شد. از همان ابتدای قدرت گیری سامانیان حاکمیت قهستان به خاندانی واگذار شد به نام سیمجریان که تا فروپاشی حکومت سامانی و همچنین تا اوایل دوره‌ی غزنوی در دست آنها باقی ماند. این خاندان «غلام ترکان» دربار سامانی بودند. زمین‌های موروثی سیمجریان در قهستان چیزی مثل «امتیازات فئودالی» بود.(نرشخی، ۱۳۵۱: ۳۶۷) سردوorman سیمجریان، ابو عمران سیمجری بود که حکومت سیستان را داشت. پرسش امیر ابراهیم که نرشخی او را مردی فاضل معرفی کرده است از سوی امراء سامانی بولایت قهستان دست یافت.(جرفادقانی، ۱۳۵۷: ۳۵) و از این زمان قهستان تا حدود سال ۴۰۰ هـ در اختیار آنان قرار گرفت. با مرگ ابراهیم پسرش ابوالحسن جانشین او شد، وی ۳۰ سال سپهسالاری خراسان را در اختیار داشت و از سوی نوح بن منصور، ایالت قهستان به او داده شد، ابوالحسن «متمنک در امارت سپاه و ایالت حشم» بود.(فرای، ۱۳۶۵: ۲۰۲) این خود مختاری در زمان پسرش ابوعلی به نهایت خود رسید. واقعیت این است که ابوعلی بنیه این خاندان را مستحکم کرد با اینکه شخصیت برجسته‌ی آنها ابوالحسن بود. قدرت او آنچنان بود که حتی با حمله امراه ایلک خانیه<sup>۱</sup>(لین پول، ۱۳۶۳: ۱۲۱) به قلمرو سامانیان امیر نوح با درماندگی از او تقاضای کمک کرد که ابوعلی به این درخواست توجهی نکرد و امیر

۱. ایلک خانیه (۵۶۰-۳۲۰ هـ) آنان در ترکستان، مستقر بودند و در قرن چهارم هجری اسلام آوردند و پایتخت آن ها کاشغر بود. ایلک نصرخان در سال ۳۸۹ هـ پس از تسخیر مواراء النهر، بخارا را مرکز و پایتخت قرار داد و از آنجا بر ممالکی که از بحر خزر تا حدود چین امتداد داشته حکومت می‌کرده است. در سال ۳۹۸ هـ سلطان محمود غزنوی آنها را شکست داد و به همان مواراء النهر و کاشغر و مغولستان قناعت کردند.

سامانی به سبکتکین غزنوی متولی شد. در این زمان ایلک خان(بغراخان) در گذشت و ایلک نصر، ایلک خان جدید با نوح وارد صلح شد.(ابن اثیر، ج ۱۵، ۱۳۶۵: ۲۲۴) اینگونه بود که اقبال به سوی غزنویان روی آورد.«سزای کفران احسان سروران » ابوعلی را روانه زندان سبکتکین کرد و در همانجا به زندگی او خاتمه داده شد.(جرفادقانی، ۱۳۵۷: ۱۴۱) بعد از مرگ ابو علی پسرش ابوالقاسم به ولایت قهستان دست یافت «و ناصرالدین [سبکتکین] اورا بتمکین قبول کرد. و بر اکرام مقدم و ایجاب حق وفادت اورا توفر نمود» سبکتکین همچنین از امیر نوح درخواست کرد رسماً قهستان را به ابوالقاسم بدهد که اقطاع قدیم سیمجریان بود«ملک این تماس را با ساعف مقرون گردانید.»(ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۵۲۲)

ابوالقاسم که اوضاع وخیم سامانیان را می دید در صدد بهره برداری از شرایط بود، اما محمود غزنوی، ارسلان جاذب را به قهستان فرستاد تا ابوالقاسم را متواری کند که همینگونه نیز شد.(خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۷۱) در همین موقع بود که ایلک ناصرخان توانست آخرین امیر سامانیان را دستگیر و زندانی کند «و اقبال سامانیان با آب ادبار منطقی گشت و دست مشیت مالک الملک علی الاطلاق به یکبارگی بساط دولت آن طایفه را در نوشت.»(فرای، ۱۳۶۵: ۵۲۲)

محمود غزنوی که حکومت خود را در غزنه مسجل کرده بود و فادری خود را نسبت به خاندان سامانی کنار گذاشت. این در حالی بود که متصر برادر کوچکتر عبدالملک که از دست ایلک خان فرار کرده بود برای محمود دردرس ساز شد(۳۹۰ ه) و توانست بر نصر برادر محمود غلبه کند.(ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۵۲۲) قهستان یکی از مسیرهای تاخت و تاز او بود اما مثل جاهای دیگر در قهستان ارسلان جاذب بایی جان او شده بود.(هروی، ۱۳۳۶: ۴۵۳) ابوالقاسم سیمجری که درسپاه اسماعیل متصر بود، اسیر و به غزنه فرستاده شد.(منهاج سراج ۱۳۴۲: ۲۱۵) در طبقات ناصری آمده است:«او به دست بکتوزون سردار ترک سامانیان به قتل رسید»(فرای، ۱۳۶۵: ۲۰۷) و متصر نیز در

نزدیکی مرو به دست افرادی از یک قبیله عرب که گفته می شود مزدور محمود غزنوی بودند به قتل رسید.(ابن اثیر، ۱۳۶۵: ۳۳۳)

بعد آنکه خطر ابوالقاسم محو گردید، دیگر سیمجریان برای محمود تهدیدی آنچنانی تلقی نمی شدند، از این جهت سیمجریان در مقابل قدرت غزنویان، سر تسلیم فرود آورده، دست از مبارزه با آنها کشیدند، قهستان تا زمانی که غزنویان در مبارزه با سلجوقیان شکست خوردن و از خراسان رخت بربستند در دست آنها بود و توسط حاکمانی که آنها تعین می کردند، اداره می شد.<sup>۱</sup>(کازرونی، ۱۳۷۴: ۶۴۲)

محمود غزنوی با صفاریان نیز در کشاکش بود و خلف آخرین امیر صفاری، پسرش طاهر را برای تصرف مناطقی مثل قهستان فرستاد که عاقبت محمود آنان را مقهور قدرت خود کرد. در پایان قرن چهارم هجری در ناحیه قهستان قحطی و گرانی حاصل شد. از نبودن غذا مردم، بعضی بعضی را می خوردند و گوئی انسان فریاد می کرد: نان، نان و می مرد و بدنبال آن وبای بزرگی روی داد و «چنان که اکثر خلاائق وفات یافتند». (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۶۲) پس از مدتی قهستان همانند گذشته موقعیت خاص خود را بدست آورد و در دوران جانشینان غزنویان یعنی سلاجقه و دریگر حکومتها از اهمیت ویژه ای برخوردار بود

### وضعیت اجتماعی و فرهنگی قهستان در قرون سوم و چهارم

شكل و هویت اجتماعی و فرهنگی قهستان در دوره مورد بحث، این منطقه را از مناطق اطراف متمایز می کرد و به نظر می رسد یکی از عوامل بسیار مهم در این مسئله همان ساختار طبیعی این منطقه می باشد. گروههای اجتماعی مختلفی که در قهستان نقش تعیین کننده ای داشتند به طور مختصر و موجز در ذیل به آنها پرداخته می شود.

۱. از جمله این حاکمان، ابوالحسن بن ابوعلی محمد بن محمد را بوسهل بن ابوالقاسم علی بن محمد بن محمد بن ابراهیم را می توان نام برد.

صالیک: صعالیک یا سالوکان خراسان که در اواخر طاهریان با وجود ارتباط با امید خراسان موجب ناامنی راهها و هرج و مرج ولایت بودند به تدریج به اطاعت یعقوب سرنهادند. دسته ای از آنان در راهها غالباً کاروانها را می زدند و مسافران را لخت می کردند و دعوا می کردند که حق خویش را از بیت المال می ستانند و از بسیاری جهات شبیه به عیاران که در ادامه آورده خواهد شد، بودند. (زین کوب، ۱۳۸۶: ۵۳۱)

عياران: گروه اجتماعی متشكل از افراد روستایی و شهری بودند که خصلت هایی چون ذکاوت و جوانمردی داشتند و با هدف تعدیل ثروت و برپایی عدالت اجتماعی و راهها به کاروانهای تجاری و در داخل شهر به محل کسب و منازل اغنياء دستبرد می زدند و اموال به دست آمده را با رعایت انصاف میان فقرا تقسیم می کردند. آنان در مقابل ظلم و تبعیضات دستگاه خلافت دست نشاندگان آنها به پا خواستند و ضمن زد و خورد با آنان، مدافعان مردم بودند. (ترکمنی آذر، ۱۳۷۷: ۱۲)

مطوعه: از ریشه طوع و به کسانی اطلاق می شد که داوطلبانه گروههای نظامی تشکیل می دادند و ضمن دعوت مردم به فروع دین اسلام، در مرزهای اسلامی نیز با کفار به جنگ می پرداختند و چون این عمل، جهاد در راه خدا محسوب می شد نام نمازیان نیز بر آنان اطلاق شده است. مطوعه اطاعت از خلیفه را برخود واجب می دانستند این در حالی است که بخشی از سپاه یعقوب را هم تشکیل می دادند. (همان، ۱۱)

و اما برای روشن تر شدن وضعیت اجتماعی و فرهنگی منطقه قهستان باید ترکیب جمعیتی و نژادی نیز توجه داشت که شامل گروههای زیر بودند:

بومیان منطقه: ما بیشتر از آنکه از بومیان این منطقه اطلاع داشته باشیم از دیگر گروهها باخبریم و شاید راه تشخیص این بومیان در منابع، در بحث گویش و زبان باشد که به آن در موقع مناسب پرداخته می شود.

کردها: اصطخری در کتاب خود مردم این منطقه را کرد خوانده و گفته است اینها به پرورش گوسفند مشغولند(اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۱۶) و هر جا از گوسفند داران صحبت کرده به نظر می رسد منظورش همان کردها هستند.

ترکها: بلاذری و ابن حلدون به وجود ترکان در منطقه قهستان اشاره دادند. اشپولر اعتقاد دارد که عنصر ترکی آسیای صغیر در ازمنه قدیم به ایران آمده اند ولی تازه در قرن دوم هجری آنان را به درستی شناختند و در قرن چهارم هجری به سر حدات مناطقی مثل قهستان رسیده اند.(اشپولر، ۱۳۶۴: ۴۴۸)

اعراب: بعد از فتح مناطق شرقی ایران توسط اعراب طوایف کثیری از آنان از جمله تمیم، مضر، طی، بکربن وائل و... در قهستان ساکن شدند. امروزه نیز تعدادی از مردم این منطقه در جنوب قهستان به عربی تکلم می کنند.(همان، ۴۳۹)

زطهای هندی: این گروه به روشنی از دیگران متمایز بودند و با کولیان پیوستگی داشته و به صورت گروههای منفردی تا قهستان پیش رفته بودند، این دسته بصورت ظاهری هم که شده، اسلام را پذیرفتند.(مقدسی، ۱۳۶۱: ۳۲۱)

در بحث اینکه اهالی قهستان به چه زبانی تکلم می کردند باید گفت طبعاً گروههایی که در آنان نام برده شد به زبان مادری خود تکلم می کردند اما به تدریج زبان عموم مردم خادلی گردید و چنانچه مقدسی می گوید زبانی خشن داشته اند. که گویش محلی آن منطقه شمرده می شد. البته زبان کردی نیز کم مورد استفاده قرار نمی گرفته که بقول اشپولر شاید چون زبان آنها با بقیه فرق می کرده آنان را کرد دانسته اند.(شريعتي، ۱۳۴۵: ۲۷-۲۶)

#### مشاهیر قهستان در قرون سوم و چهارم:

قهستان در عرصه علم و دانش همیشه پیشتاز بوده است و از این رو شخصیت های بزرگی را به جامعه علم و دانش و ادب عرضه داشته است. در اینجا به برخی افرا شهیر و بسیار بادانشی که در طی دو قرن سوم و چهارم هجری در قهستان زیسته اند و به

مناصب مهمی مانند وزارت و دیگر مناصب دولتی رسیده اند اشاره‌ای هر چند کوتاه می‌شود:

ابوالحسن الطبسی علی بن محمد بن سهل الشافعی، که فقیهی مشهور بوده است.(خسروی، ۱۳۶۶: ۳۰۷)

ابوبکر وراق: فقیه شافعی که وراق ترمذی یا بلخی خوانده می‌شود و صاحب کتاب «عالم و متعلم» بوده است.(کازرونی، ۱۳۷۴: ۱۴۶)

ابوسهیل زوزنی: از ملازمان محمود غزنوی که پس از مرگ وی به وزارت مسعود رسید و گفته می‌شود که وی حسنک وزیر را بالای چوبه دار فرستاد.

ابی طیب المعصی: وی از فضلا و شعرای عصر سامانی و وزیر نصر بن احمد سامانی بود. وی صاحب دیوان رسائل امیر نصر نیز بوده است.(زنگوئی، ۹۰: ۱۳۸۸)

ابویعقوب اسحاق بن محمد بن عبدالله الجنابذی: وی از محلثین بزرگ قرن چهارم بوده است.(مولوی، ۱۳۵۴: ۱۴۶)

ابومنصور احودبن محمد: فقیه بوزجانی که در سال ۳۸۶ فوت شده است.(حلبی، ۱۳۸۲: ۸۷-۲۸۷)

ابوالوفا محمدبن محمدبن یحیی بن اسماعیل بوزجانی قهستانی: وی از بزرگترین ریاضی دانان و منجمان ایرانی مسلمان به شمار می‌آید از جمله آثار او می‌توان به شرح کتب ذیوفانطس در حساب و جبر و الجبر و المقابله خوارزمی اشاره کرد.(مقدسی، ۳۱۸: ۱۹۶۷)

۲

### نتیجه گیری

قهستان بعد از ورود اسلام به ایران آن چنان مهم بوده که به آن دروازه خراسان می‌گفتند و مورد توجه مورخان و جغرافی نویسان سده‌های نخستین اسلامی قرار گرفت. روند تاریخی قهستان گواه آن است که در جنبش‌ها و قیام‌های تاریخی همیشه در

بطن حوادث قرار داشته است و بدون هیچ شبهه‌ای این مسئله از همان شرایط طبیعی و ویژگی‌های خاص اجتماعی قهستان نشأت می‌گیرد. با روی کار آمدن طاهریان اولین سلسله حاکمان ایرانی بعد از اسلام، حاکمان محلی (خزیمه‌ها) در برابر آنها سر فرود آوردن قهستان طی سالهای حاکمیت این سلسله و حکومت‌های دیگر یعنی صفاریان، سامانیان و غزنویان به طور ویژه مورد توجه بود. در طی قرن سوم و چهارم هجری گروههای اجتماعی و فرق مذهبی مختلف در قهستان وجود داشت و مشاهیر نامی در قهستان مانند بوسهل زوزنی که از ملازمان محمود و در زمان مسعود به وزارت هم رسید و ابوالوفاء بوزجانی، ریاضیدان بزرگ و دیگران می‌زیستند که منشاء خدمات فراوانی در طی این قرون بودند.

منابع:

ابن اثیر، عزالدین علی، (۱۳۶۵) *الکامل*، ترجمه محمد ابراهیم باستانی پاریزی، چ دوم، تهران: نشر دنیای کتاب، ج ۱.

ابن حوقل، (۱۳۶۸) *صورة الارض*، ترجمه شعار، چ دوم، تهران: نشر امیرکبیر.

ابن خلدون، (۱۳۶۳) *عبدالرحمن بن محمد، العبر*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، مجلد ۱، ۲، ۳.

ابن رسته ، عمر، (۱۳۶۵) *الاعلاق النفیسه*، ترجمه و تعلیق حسین قره چانلو، چ اول، تهران: امیرکبیر.

ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد، (۱۳۷۶) *تجارب الامم تعاقب الهمم*، ترجمه علیقلی منزوی، تهران: انتشارات توسع، ج ۵.

ابوالفداء الملك الموبد عماد الدين اسماعيل، (۱۳۴۹) *تقويم البلدان*، ترجمه عبدالحميد آيتی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

احمدیان، محمد علی، (۱۳۷۴) جغرافیای شهرستان بیرجند (با اشاراتی به تاریخ و فرهنگ این شهرستان) مشهد: آستان قدس رضوی، شرکت به نشر.

اشپولر، برتوالد، (۱۳۶۴) تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ج. ۱.

—————، (۱۳۶۹) تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه مریم میر احمدی، ج. ۲.

اصطخری، ابراهیم بن محمد، (۱۳۶۸) مسالک و الممالک، بکوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب

آیتی، محمدحسین، (۱۳۷۱) بهارستان در تاریخ رجال و تراجم قهستان، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد چاپ دوم.

bastani parizi, mohamad abraheem, (1344) yعقوب لیث, تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا.

باسورث، ادموند کلیفورد، (۱۳۸۵) تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، چ پنجم، تهران: امیرکبیر.

بلادری، احمد بن یحیی، (۱۳۶۴) فتوح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، مصحح محمد فرزان، چ دوم، تهران: سروش.

پیرنیا، حسن، (۱۳۶۲) ایران باستان، چاپ دوم، تهران: دنیای کتاب.

تاریخ سیستان، (۱۳۶۶) مجھول المولف، تهران: ناشر کلاله خاور.

ترکمنی آذر، پروین و پرگاری، صالح، (۱۳۷۷) تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفاریان و علویان، تهران: سمت.

توكلی مقدم، غلامحسین، (۱۳۷۵) وجه تسمیه شهرهای ایران، چ اول، تهران: نشرمیعاد، ج. ۱.



جرفادقانی، (۱۳۵۷) ابوالشرف ناصح بن ظفر، ترجمه تاریخ عتبی، به اهتمام جعفر شعار، چ دوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

جوزجانی، منهاج سراج، (۱۳۴۲) طبقات ناصری، مصحح عبدالله‌ی حبیبی، چ دوم، کابل: انجمن تاریخ افغانستان، ج ۱.

جیهانی، ابوالقاسم بن احمد، (۱۳۶۸) اشکال العالم، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، با مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری، تهران: شرکت به نشر.

حافظ ابرو، (۱۳۷۰) جغرافیایی تاریخی خراسان در تاریخ حافظ ابرو، تصحیح و تعلیق غلامرضا و رهرام، تهران: انتشارات اطلاعات.

حبیبی، عبدالحی، (۱۳۶۷) تاریخ افغانستان بعد از اسلام، چ سوم، تهران: نشر دنیای کتاب.

حدودالعالم، (۱۳۶۲) از مولف ناشناس به اهتمام دکتر منوچهر ستوده، تهران: طهوری.  
حقیقت (رفیع)، عبدالرتفیع، (۱۳۷۶) فرهنگ تاریخی و جغرافیایی شهرستانهای ایران، چ اول، تهران: نشر کومش.

حلبی، علی اصغر، (۱۳۸۲) تاریخ تمدن در اسلام، چ دوم، تهران: انتشارات اساطیر.  
حموی، یاقوت، (۱۳۶۲) گزیده مشترک یاقوت حموی، ترجمه محمد پروین گنابادی، چ دوم، تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا.

خسروی، محمدرضا، (۱۳۶۶) جغرافیای تاریخی ولایت زاوه، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.

خواندمیر، (۱۳۵۳) تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، چ دوم، تهران: انتشارات کتابفروشی خیام، ج ۲.

دهخدا، علی اکبر، (۱۳۴۴) لغت نامه، تهران: دانشگاه تهران.  
رضایی، جمال، (۱۳۸۱) بیرجند نامه درآغاز سده چهارم خورشیدی، چاپ اول، تهران: انتشارات هیرمند.

زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۶) تاریخ ایران بعد از اسلام، چاپ یازدهم، تهران: امیرکبیر.

زمانی، عباس، (۱۳۵۱) قلعه دختر، مجله بررسی‌های تاریخی، سال هفتم، شماره ۶ زنگوئی، مهدی، (۱۳۸۸) قهستان (خراسان جنوبی)، چاپ اول، تهران، دفترپژوهش های فرهنگی.

سایکس، سرپرسی، (۱۳۶۳) تاریخ ایران، ترجمه محمد تقی فخرداغی گیلان، چ دوم، تهران: نشر دنیای کتاب، ج ۱.

شريعیتی، علی، (۱۳۴۵) راهنمای خراسان، تهران: سازمان جلب سیاحان.

شهیدی، جعفر، (۱۳۶۲) تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان، تهران: ستاد انقلاب فرهنگی، مرکز نشر دانشگاهی.

شیروانی، زین العابدین، (۱۳۱۵) بستان السیاحه، طهران: میرزا محمود خوانساری چاپ سنگی.

صورالاقالیم، (۱۳۵۳) ناشناخته، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

طبری، محمد بن جریر، (۱۳۵۳) تاریخ الرسل و الملوك، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ج ۵.

عباسزاده، حسین، (۱۳۷۴) پژوهشی بر آثار و بنای‌های تاریخی ناشناخته شهرستان قاین و اهمیت آنها از دیدگاه باستان‌شناسی، پایان نامه کارشناسی ارشد.

عنصری بلخی، (۱۳۶۹) برگزیده اشعار، بکوشش محمد دبیر سیاقی، چ پنجم، تهران: امیرکبیر.

فرای، ریچارد، (۱۳۶۵) بخارا در قرون وسطی، ترجمه محمود محمودی، چ دوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

فرخی سیستانی، (۱۳۶۳) دیوان، بکوشش محمد دبیر سیاقی، چ سوم، تهران: کتابفروشی زوار.



- فردوسي، ابوالقاسم، (۱۳۷۲) شاهنامه، تهران، جلد سوم.
- فرقاني، محمدفاروق، (۱۳۸۱) تاريخ اسماعيليان قهستان، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگي.
- قبادياني، ناصرخسرو، (۱۳۵۵) سفرنامه، بکوشش محمد دبیرسياقى، چ دوم، تهران: نشر زوار.
- قصابيان، محمدرضا، (۱۳۸۸) خراسان در دوران اسلامي، فصل نامه مشکوه شماره ۵۷، کازرونی، احمد، (۱۳۷۴) پژوهشی در اعلام تاريخی و جغرافیای تاريخی بهقی، چ اول، بی جا، موسسه فرهنگی آيات.
- كريمي زنجاني اصل، محمد، (۱۳۸۱) درآمدی بر کشاکش غزالی و اسماعيليان، چ اول، تهران: نشر كوير.
- گابريل، آلفونس، (۱۳۴۸) تحقيقات جغرافيايي راجع به ايران، ترجمه‌ي فتحعلی خواجه نوری، ابن سينا.
- گردizi، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود، (۱۳۶۳) تاريخ گردizi، مصحح عبدالحی حبیبی، چ اول، تهران: نشر دنياگر کتاب.
- لباف خانيکي، (۱۳۷۳) رج Buckley، قهستان خاستگاه ساگارتيان، كتاب پاژ، شماره ۱۵۰.
- لباف خانيکي، رج Buckley، (۱۳۸۳) راه هاي خراسان، پايان نامه کارشناسی ارشد، منتشر نشده، دانشگاه آزاد اسلامي تهران جنوب گروه باستان شناسی.
- لسترنج، گاي، (۱۳۶۴) جغرافياي تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- لين پول، استانلى، (۱۳۶۳) طبقات سلاطين اسلام، ترجمه عباس اقبال، تهران: نشر دنياگر کتاب، چ ۲.
- مجھول المولف، (۱۳۵۲) تاريخ سیستان، مصحح ملک اشعرای بهار، چ دوم، تهران: انتشارات خاور.

- مجھول المولف، (۱۳۵۳) هفت کشور (صور الاقالیم) مصحح منوچهر ستوده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- مستوفی، حمدالله، (۱۳۶۵) نزهة القلوب، بکوشش محمد دیرسیاقی، تهران: کتابخانه طهوری.
- مشکور، محمدجواد، (۱۳۷۱) جغرافیای تاریخی ایران باستان، چاپ اول، تهران: نشر دنیای کتاب.
- مفتخری، حسین و زمانی، حسین، (۱۳۸۴) تاریخ ایران از ورود اسلام تا پایان طاهریان، چاپ دوم، تهران: سمت.
- مقدسی، (۱۳۶۱) احسن التقاسیم فی معرفتہ الاقالیم، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: شرکت مولفان و مترجمان، چاپ اول.
- مقدسی، (۱۹۶۷) احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم ف الطبیعۃ الثانیة، لیدن: بمطبعہ بریل.
- مولوی، عبدالحمید، (۱۳۵۴) آثار باستانی خراسان، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
- میر خواند، (۱۳۶۶) تاریخ روضه الصفا، تهران: کتابفروشی خیام، ج ۱.
- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، (۱۲۵۱) تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن نصر القبادی، مصحح مدرس رضوی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- نیشابوری، ظهیر الدین (۱۳۳۲) سلجوقنامه، تهران: کلاله خاور هردوت، (۱۳۳۶) تاریخ هردوت، ترجمه هادی هدایتی، تهران: دانشگاه تهران.
- هروی، جواد، (۱۳۸۰) تاریخ سامانیان، ج اول، تهران: امیرکبیر.
- یعقوبی، ابن واضح، (۱۳۴۳) البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ، (۱۳۴۶)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.